



Cultural Diversity of the Arbitrators and Judges in International Arbitral and Judicial Proceedings

Seyed Jamal Seifi

Associate Professor, Faculty of Law, Shahid Beheshti University; Arbitrator of the Iran-United States Claims Tribunal. sj-seifi@sbu.ac.ir

Abstract

One of the main factors in the formation of thought system in international litigation and arbitration is the cultural considerations pertaining to judges and arbitrators. That is to say, due to their educational and cultural backgrounds, judges and arbitrators obtain a particular legal culture, which leads them to consider legal matters through the prism of their cultural background. Cultures may have close similarities with each other or may be distant from one another. The intersection of opinions and actions of judges and arbitrators with each other and with other actors, contributes to a form of cultural diversity or similarity in international judicial practice. The present article— in explaining this concept and analyzing its role in international arbitration and in the proceedings of the International Court of Justice— attempts to suggest that diversity of legal cultures leads to formation of a specific language in its own turn, through which actors in this field engage in various communicative exercises. Awareness and knowledge of this common language can lead to a better understanding of relevant legal issues in theory and practice.

Keywords: Cultural Diversity, International Arbitration, Culture of Arbitration, International Court of Justice, Political Preferences.

Received: 2022/03/13 ; Accepted: 2022/04/13

How To Cite: Seifi, Seyed Jamal (2023). Cultural Diversity of the Arbitrators and Judges in International Arbitral and Judicial Proceedings, *Comparative Study on Islamic and Western Law*, 10(1), 191-214. doi.org/10.22091/CSIW.2022.8020.2249



تنوع فرهنگی داوران و قضات در رسیدگی‌های داوری و قضائی بین‌المللی

سید جمال سیفی

دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی؛ داور دیوان دعاوی ایران - ایالات متحده. sj-seifi@sbu.ac.ir

چکیده

یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری نظام فکری در رسیدگی‌های قضایی و داوری بین‌المللی، ملاحظات فرهنگی قضات و داوران این عرصه است. در واقع، افراد مذکور به جهت پیشینه آموزشی و فکری خاصی که در آن پرورش یافته‌اند، دارای «فرهنگ حقوقی» خاصی می‌شوند و در نتیجه از مجرای آن به تمام پدیده‌های حقوقی نظر می‌کنند. از آن‌جا که این فرهنگ‌ها با یک‌دیگر تفاوت‌ها و تشابه‌های دور و نزدیکی دارند، تلاقی نظر و عمل این قضات و داوران با یک‌دیگر به نوعی تنوع یا تشابه فرهنگی در اشتغال قضایی بین‌المللی دامن می‌زند. نوشتار حاضر - در مقام تبیین این مفهوم و تحلیل نقش آن در داوری بین‌المللی و دیوان بین‌المللی دادگستری - حاکی از آن است که تنوع فرهنگ حقوقی در عرصه بین‌المللی به شکل‌گیری زبانی خاص می‌انجامد که بازیگران این عرصه به واسطه آن به کنش‌های ارتباطی گوناگون می‌پردازند. آگاهی و برخورداری از این زبان مشترک می‌تواند به تفهیم و تفاهم بهینه مسائل حقوقی ذیربط در عرصه نظری و کاربردی بیانجامد.

کلیدواژه‌ها: تنوع فرهنگی، داوری بین‌المللی، فرهنگ داوری، دیوان بین‌المللی دادگستری، ترجیحات

سیاسی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲ : تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۴

استاد: سیفی، سید جمال (۱۴۰۲). تنوع فرهنگی داوران و قضات در رسیدگی‌های داوری و قضائی بین‌المللی، پژوهش تطبیقی حقوق

اسلام و غرب، ۱۰(۱)، ۱۹۱-۲۱۴. doi.org/10.22091/CSIW.2022.8020.2249

مقدمه

قبل از شروع هرگونه بحث در خصوص فرهنگ داوری و قضاوت بین‌المللی یا فرهنگ بازیگران آن - که حاوی مباحثی در دو سطح تجربی نظری است - ابتدا باید تعریفی اجمالی از مفهوم «فرهنگ» در دست داشت. در مورد این مفهوم تعاریف متعددی وجود دارد. یک برداشت از فرهنگ جنبه‌های ادبی و هنری را در برمی‌گیرد و شعر و ادبیات، موسیقی و مجموعه مسائلی مانند فرهنگ توده، فرهنگ فاخر و فرهنگ عمومی^۱ را در خود جای می‌دهد. در برداشتهای جامعه‌شناختی به مجموعه دست‌آوردهای مادی و معنوی یک قوم، یک ملت یا یک گروه اجتماعی فرهنگ گفته می‌شود (آریانپور: ۱۳۸۸، ۱۴۲-۱۳۷). همچنین، در تعریفی که برخی مردم‌شناسان جدید ارائه کرده‌اند، فرهنگ عبارت است از «مجموعه منسجمی از اندیشه‌ها، باورها، رفتار، دین، هنر و دانش که قابل کسب باشد» (آشوری، ۱۳۸۰: ۳۹). تعریف مذکور به تعریف ادوارد بانت تیلور مردم‌شناس قرن نوزده انگلیسی نزدیک است. در تعریف تیلور «همه آن دسته از عقاید و افکار (آن کلی پیچیده) که در بر گیرنده دانش، عقیده، هنر، اخلاق، قانون، عادات و هر قابلیت یا عادت که بشر به عنوان عضوی از جامعه برای خود کسب کرده باشد، فرهنگ نام دارد.» (جعفری، ۱۳۷۹: ۵۵). در کنار این، آنچه به مفهوم فرهنگ از منظر بحث حاضر ما نزدیک‌تر می‌نماید، تعریفی از یونسکو در مورد فرهنگ است: فرهنگ یک نظام ارزشی پویا از عوامل آگاهی‌بخش است که همراه با مفروضات، قراردادهای اجتماعی، اعتقادات و قواعدی که به اعضای یک گروه مربوط می‌شود (و می‌توان به واسطه آن، آن‌ها را یک گروه اجتماعی، یک قوم یا ملت خواند) آن‌ها را به یک‌دیگر و به جهان مرتبط می‌سازد تا ظرفیت‌های خلاقانه خود را توسعه دهند.

(Canadian Commission on UNESCO, 1977: 83 / Renteln, 1998: 233)

در همین ارتباط گفته می‌شود که فرهنگ به یک معنا یک سیستم ارزشی و یک سبک زندگی است که مفهوم گسترده‌ای دارد و مباحث گسترده‌ای مانند زبان، مذهب، سیاست و مجموعه‌ای از این نوع عوامل را در برمی‌گیرد و در میان اعضای گروه اشتراکاتی ایجاد می‌کند و در نتیجه احیاناً واکنش‌های مشابهی را هم نسبت به مسائل و وقایع نسبتاً مشابه، در افراد متعلق به این گروه برمی‌انگیزاند. حال باید دید این مفهوم و این رویکرد به فرهنگ چگونه در داوری و قضاوت بین‌المللی نقش‌آفرینی می‌کند.

با این مقدمات، بنابراین فرضیه اصلی بحث نوشتار حاضر آن است که داوری و قضاوت بین‌المللی عموماً بین اطراف اختلاف با پیشینه فرهنگی متفاوت و متنوع صورت می‌گیرد. ترکیب دیوان‌های بین‌المللی که اغلب اطراف اختلاف در آن، داوران اختصاصی خود را برمی‌گزینند نیز اساساً حاوی تنوع فرهنگی است و باید باشد. بدین ترتیب، تنوع فرهنگی و حقوقی در ترکیب قضات دادرسی بین‌المللی امر

۱. این مفهوم در زبان انگلیسی تحت عناوین (mass culture)، (high culture) و (popular culture) نیز شناخته می‌شود.

مهمی است و اساساً تنوع در ترکیب قضات امری ضروری محسوب می‌شود.

بنا بر این توضیحات، نوشتار حاضر بر این اعتقاد استوار شده است که نه عامل تنوع فرهنگی را می‌بایست به صورت افراطی پررنگ کرد و نه از آن به طور کلی غافل شد، بلکه باید به آن به عنوان یک عامل مشارکتی در چهارچوب ضوابط و موازینی که در دل نظام داوری توسعه پیدا کرده، توجه نشان داد. با توجه به مقدمات مذکور در بالا، در مباحث متعاقب - با استفاده از روش تحلیلی و مبتنی بر جامعه‌شناسی حقوق بین‌الملل - ابتدا مفهوم فرهنگ در دو سطح افراد رسیدگی‌کننده به قضایا از یک سو، و فرهنگ در سطح خود دانش مربوطه از سوی دیگر پرداخته خواهد شد. سپس، تنوع فرهنگی به منزله شمشیری دولبه تبیین می‌شود که می‌تواند برای رسیدگی‌های حقوق بین‌المللی حاوی دو گونه ملاحظات مثبت و منفی (یا به عبارت دیگر، حاوی فرصت و تهدید) قلمداد شود. در ادامه، عوامل متشکله این فرهنگ با توجه به رویه بین‌المللی و همچنین تجربیات کاربردی تبیین می‌گردد و نشان داده می‌شود که فرهنگ در بحث حاضر اساساً دارای زبان و قواعد و ساختارهای زبانی خود محسوب می‌شود. در نهایت، به عنوان نمونه و مصداقی خاص از بحث فرهنگ در رسیدگی‌های بین‌المللی، نقش و جایگاه قضات اختصاصی در دیوان بین‌المللی دادگستری به بحث گذاشته و نشان داده خواهد شد که چگونه فلسفه اصلی وجود این نهاد - که همانا بازتاب تنوع فرهنگی کشور ناصب قاضی اختصاصی است - در بسیاری موارد، به جهت وجود برخی ملاحظات دیگر، نتوانسته نقش آرمانی خود را ایفا نماید.

۱. از فرهنگ داوران تا فرهنگ داوری: ملاحظات کارکردی در دکتربین حقوقی بین‌المللی

شایان ذکر است که اهمیت بحث فرهنگ در حوزه حقوق، حقوق بین‌الملل و داوری بین‌المللی مورد غفلت نبوده است. برای مثال، ماده (۹) اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری مقرر می‌دارد که در هر انتخابی، انتخاب‌کنندگان باید توجه داشته باشند که اشخاصی که به عنوان قضات انتخاب می‌شوند نه تنها باید شخصاً دارای شرایط و اوصاف لازم باشند، بلکه دیوان به عنوان یک مجموعه، باید برخوردار از اشکال عمده تمدن و نظم‌های اصلی حقوقی جهان محسوب گردد. اعتقاد قوی بر این است که این ماده مبنایی برای تنوع فرهنگی در ترکیب قضات دیوان را فراهم می‌کند. (Rosenne, 1985: 166-169 / Palchetti, 2020: 78)

روزن می‌گوید: «در مقایسه ماده (۹) با ماده (۲)، به نظر می‌رسد که اساسنامه دو معیار کلی ایجاد می‌کند، یعنی معیار حرفه‌ای (ماده ۲) و معیار سیاسی مندرج در نمایندگی نظام‌های اصلی حقوقی جهان (ماده ۹)». (Rosenne, 1985: 168)

در این خصوص، آر پی آناند، استاد هندی حقوق بین‌الملل اعلام می‌دارد که فلسفه ماده (۹) اساسنامه این است که دیوان بتواند به معنای واقعی کلمه واجد وصف «بین‌المللی» قلمداد شود و قادر گردد که بین منافع مختلف تعادل برقرار نموده و حقوق بین‌المللی را که مورد پذیرش جهانی و همگانی باشد، توسعه دهد. (Anand, 1965: 805-806) تأکید وی بر جهانی بودن و همگانی بودن حقوق بین‌الملل

بسیار مهم است. معمولاً در کتب حقوق بین‌الملل همواره بحث با بررسی این موضوع آغاز می‌شود که آیا حقوق بین‌الملل اساساً حقوق است یا خیر؟ اما به این موضوع بسیار کمتر پرداخته شده است که آیا حقوق بین‌الملل جهانی است یا خیر؟ شاخصه‌های جهانی بودن آن چیست و چرا و چگونه جهانی می‌شود؟ حداقل از نظر آناند، این جهانی بودن و همگانی بودن از طریق مشارکت فرهنگ‌ها و نظام‌های اصلی حقوقی جهان در ترکیب دیوان از حیث انعکاس فعالیت به کل دیوان منعکس می‌شود. (Anand, 1965: 806)

به هر حال نقش دیوان هم در حل و فصل اختلافات و هم در هنجارآفرینی‌ای که از طریق صدور آراء ایجاد می‌کند،^۱ به نوعی اثر مکتبی و تئوریک در مباحث دانشگاهی حقوق بین‌الملل ایجاد می‌کند. اظهاراتی شبیه اظهارات آناند در بخش‌ها و حوزه‌های دیگری نیز بیان شده است. برای مثال لوی کارنیرو در نظر مخالف خود در قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس اشاره می‌کند که طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است که قضات دیوان ضمن حفظ آموزه‌های فرهنگی - حقوقی خود، آن‌ها را در فعالیت خود در دیوان منعکس خواهند کرد. (Dissenting Opinion of Judge Levi Carneiro, Anglo-Iranian Oil Co. (United Kingdom v. Iran), 1952: 161).

در چارچوب بحث اثر پیشینه و آموزه‌های فرهنگی بر رفتار و تصمیم قاضی، هرش لوترپاخت در کتاب مشهور خود تحت عنوان کارکرد حقوق در جامعه بین‌المللی اعلام می‌کند که این اغراق نیست که گفته شود «در اختلافات بین‌المللی هیچ بی‌طرفی وجود ندارد». (Lauterpacht, 1933: 212) منظور لوترپاخت از این سخن آن است که عوامل ملیت و پیشینه فرهنگی یا منافع مشترک می‌تواند عامل ناخودآگاهی باشد که تصمیم قاضی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لوترپاخت به ویژه تأکید

۱. شایان ذکر است که گرچه قانون‌گذاری به معنای موسع کلمه، اشتغال و کار قوه قانون‌گذاری است. با این حال، محاکم (چه ملی و چه بین‌المللی) در مقام تفسیر قواعد حقوقی، همواره به بسط معنایی محتوای قواعد مذکور می‌پردازند و بدین معنا به نوعی قانون‌سازی قضایی دامن می‌زنند. به تعبیر هرش لوترپاخت، «نظام حقوقی‌ای که قانون‌گذاری قضایی را به منصب اجرا می‌گذارد، یک تناقض‌گویی است. در عین حال، این حقیقت سر جای خود باقی می‌ماند که قانون‌سازی قضایی (judicial law-making) ویژگی پایدار اجرای عدالت در هر جامعه است».

(Hersch Lauterpacht, The Development of International Law by the International Court, Stevens & Sons Limited, 1958: 155).

نیز بنگرید به کتاب مهم او تحت عنوان «توسعه حقوق بین‌الملل توسط دیوان بین‌المللی»، به طور خاص، بخش سوم آن تحت عنوان «قانون‌گذاری قضایی» (Judicial Legislation) که در آن، به مصادیق بسیار در این خصوص پرداخته شده است. همچنین رجوع کنید به کتاب ارزشمند قاضی محمد شهاب‌الدین در مورد وحدت رویه قضایی در دیوان بین‌المللی دادگستری، فصل ۷، صفحات ۶۷-۹۱ در مورد هنجارآفرینی و قانون‌گذاری قضایی در دیوان بین‌المللی دادگستری (Mohamed Shahabuddeen, 1996: 67-91).

می‌کند که این تردید نه تنها متوجه قضات ملی کشورها بلکه متوجه قضات ثالث نیز هست، چرا که وابستگی ملت‌ها به یک‌دیگر، اتحادیه‌های رسمی بین‌الدولی و منافع مشترک، کشورهای ثالث و اتباع آن‌ها را هم مستقیماً در نتیجه اختلاف ذینفع می‌سازد.

نویسنده دیگری به نام لیندل پرات در کتاب خود تحت عنوان قدرت پنهان فرهنگ و قاضی بین‌المللی که محصول تحقیقات نظری و همچنین میدانی نویسنده است، بیان می‌کند «برداشت قاضی بین‌المللی از نقش خود عمدتاً تحت تأثیر آموزش وی در یک نظام حقوقی- فرهنگی ملی است که به او یک پیش‌داوری کلی را اعطا می‌کند که هر پرونده‌ای را به واسطه آن مورد بررسی قرار می‌دهد» (Prott, 1979: 191) نویسنده می‌افزاید: «قاضی بین‌المللی شاید بتواند اثر وابستگی‌های ملی و سیاسی را کنار نهاده و بر آن‌ها فائق آید، ولی برای او سخت است که از مفروضاتی که پایه فرهنگ حقوقی‌ای است که به آن تعلق دارد و روش‌های استدلالی که او در طول زندگی خود درونی کرده، آزاد شود». (Prott, 1979: 193)

جالب آن است که نویسنده‌های اخیرتر در مقالات متعددی در بررسی‌های آماری و میدانی مثلاً نسبت به دیوان بین‌المللی دادگستری دیدگاهی نظیر آن‌چه لوترپاخت و پرات مطرح کرده‌اند را تأیید می‌کنند و آن را در دسته‌بندی‌های مختلف بررسی نظام رأی‌دهی، بلوک‌های رأی‌دهی که در طول تاریخ دیوان بین‌المللی دادگستری شکل گرفته است، قرار می‌دهند و حتی اشاره می‌کنند که بلوک‌های رأی‌دهی در دوره‌هایی مثلاً قضات کشورهای آمریکای لاتین، قضات کشورهای غربی و... وجود داشته‌اند و به همین نسبت ملاحظاتی مانند تشابهات وضعیت کشور طرف اختلاف از نظر وضعیت اقتصادی، سیاسی یا سیستم سیاسی یا زبانی یا فرهنگی با کشور ناصب قاضی، عوامل ناخودآگاه جانب‌داری ناخودآگاه تلقی می‌شوند. البته تمام نویسندگان تأکید می‌کنند که هیچ‌چیز قریه‌ای از جانب‌داری آگاهانه مشاهده نکرده‌اند و بحث آن‌ها تأثیر فرهنگ بوده است و نه جانب‌داری آگاهانه. (Posner & de Figueiredo, 2004: 28-30, 1-44 / Swigart, 2016: 223-242)

در این خصوص، در یکی از تحقیقات که اخیراً توسط انتشارات آکسفورد در کتابی منتشر شده است، هر یک از مشارکت‌کنندگان و نویسندگان، از منظری به بحث تنوع فرهنگی نگریسته‌اند؛ برخی از حیث تنوع در جنسیت، برخی پیشینه حقوقی و مسائل مختلف. در فصلی از کتاب از حیث تنوع و حد فاصلی که میان جهان صنعتی، کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه وجود دارد به این بحث پرداخته است و این که ممکن است که نگاه حقوق‌دانان و داوران و قضات کشورهای صنعتی توأم با نوعی «ترجیح سیاسی»^۱، یا به بیان دیگر، نوعی برداشت‌ها و ترجیحات سیاستی نسبت به مسائل اقتصادی حقوقی و... باشد که ممکن است برای کشورهای جهان سوم توأم با ملاحظاتی باشد. (Seifi, 2020: 164-178)

بنابراین سخن در این است که تنوع فرهنگ حقوقی در ترکیب قضات و داوران دادگاه‌های بین‌المللی امر مهمی محسوب می‌شود؛ چه از منظر کارکرد مستقیم دادگاه و نتیجه حاصله در یک پرونده خاص، و چه از منظر اثر غیرمستقیمی که هر نهاد قضایی و داوری در فرایند هنجارآفرینی ایجاد می‌کند. باید توجه داشت که این تنوع در دل خود با گذشت زمان و آموزش‌های دانشگاهی و حرفه‌ای و با تبادل و مبادله همکاران در یک پنل داوری یا حتی افکار و نظریه‌هایی که داوران در این پرونده‌ها ارائه می‌کنند، خود، منتهی به شکل‌گیری رویه‌هایی می‌شود که خود آن‌ها زبان خاصی را می‌تواند شکل دهد. از این جهت است که در کنار «فرهنگ بازیگران داوری»، می‌توان از «فرهنگ داوری» سخن گفت و شاهد شکل‌گیری نوعی فرهنگ خاص داوری بود که به تدریج این بازیگران - اگر کارا در این کار حاضر باشند - آن را آموخته‌اند و با آن انس و الفت پیدا کرده‌اند و احیاناً اموری که بار نخست به چالش می‌کشیدند بعدها به عنوان مفروضات و اصول پذیرفته‌شده در داوری می‌پذیرند.

۲. تنوع فرهنگی در داوری بین‌المللی: فرصت یا تهدید؟

امروزه غیرقابل تردید است که داوری به یکی از روش‌ها یا مکانیزم‌های اصلی حل و فصل اختلافات تجاری بین‌المللی و همچنین در سه یا چهار دهه اخیر در اختلافات سرمایه‌گذاری بین‌المللی بین سرمایه‌گذاران خارجی و دولت‌های میزبان تبدیل شده است. اگر حدود یک قرن پیش چنین ادعایی می‌شد، تقریباً در حداقل برخی از کشورها این مسئله پذیرفته نبود و داوری یکی از روش‌های استثنایی حل و فصل اختلافات محسوب می‌شد. در حال حاضر اما از داوری به عنوان یکی از روش‌های عمده و اصولی حل و فصل اختلافات یاد می‌شود، زیرا جهانی‌شدن اقتصاد، توسعه تجارت و سرمایه‌گذاری، عرصه را برای گسترش و توسعه داوری بین‌المللی هموار کرده است.

نکته دیگر آن است که این مسئله غیرقابل انکار است که داوری بین‌المللی در یک ساحت چند فرهنگی و چند ملیتی صورت می‌گیرد و به همین جهت «بین‌المللی» محسوب می‌شود. در چنین شرایطی، بدیهی است که مشارکت‌کنندگان در آن، برداشت‌ها^۱ و تصورات خود از داوری را از منصفانه بودن داوری، کارایی آن و مانند این‌ها همراه داشته باشند و تحت تأثیر این مضامین و برداشت‌های خود قرار داشته باشند. البته این تنوع به جای آن که نقطه ضعف داوری باشد، در واقع می‌تواند نقطه قوت آن تلقی شود، زیرا داوری بین‌المللی، داوران، وکلا، کارشناسان و اطراف دعوی از ملیت‌های مختلف را در یک تلاش دسته‌جمعی برای حل و فصل اختلافات - هر چند با اهداف متفاوت و گاه حتی متعارض - گرد هم می‌آورد و در چنین شرایطی باید در نظر گرفت که این ماهیت رضایی و ارادی داوری، و این که اساساً

داوری بر رضایت طرفین اختلاف متکی است و در داوری تجاری بین‌المللی، سرمایه‌گذاری و بین‌الدولی به نوعی به این رضایت اشاره شده است، منشا جذابیت برای داوری است.

از سوی دیگر، داوری از این که در یک نهاد ثابت جمع شود، اجتناب می‌کند. داوری اصولاً نوعی تنوع برای ترکیب دیوان‌های داوری فراهم می‌کند؛ آزادی طرفین در انتخاب سازمان داوری، تزریق کارشناسی لازم به این فرایند و تطبیق آیین رسیدگی با اوضاع و احوال قضیه و مانند این‌ها همه حکایت از این تنوع دارد. در این معناست که برخی استدلال می‌کنند که داوری از برخی جهات، یک امر مشارکتی و دموکراتیک محسوب می‌شود.

البته نگاه‌های مخالف این دیدگاه مشارکتی نیز وجود دارد. گرایش‌هایی وجود دارد که در تلاش است داوری را هر چه بیشتر «قضایی» کند؛ (Trakman & Montgomery, 2017: 405-434) به این معنا که عناصری که از نظر تاریخی در درون و ساختار داوری وجود دارد و اساساً نکته جاذبه این سیستم است مثل تنوعی که در ترکیب داوری است یا حق طرفین در انتخاب داور، حق طرفین در انتخاب آیین رسیدگی و مانند این‌ها را به تدریج در قالب‌هایی و با توجه به انتقادهایی که از تجربیات بدوی وجود دارد، محدود کند و در یک سری قالب‌های اغلب فرمالیستی و بیش از حد قضایی شده گرد آورد و نهایتاً در عامل مشارکت و تنوع، اختلال ایجاد کند و در نهایت جاذبه داوری را از بین ببرد. (Fadlallah, 2009: 303-317)

از سوی دیگر، این فرایند مشارکت موجب شده که در گذر زمان، مشارکت هر یک از اطراف دعوا و وکلایشان در شکل دهی به آیین رسیدگی و آموزش داوری به عنوان یک بحث آکادمیک و حرفه‌ای نقش داشته باشد و در حال حاضر شاهد آن هستیم که آموزش حرفه‌ای و آکادمیک داوری توسط دارالوکاله‌های بزرگ از طریق انتقال تجربه‌های همکاران در حال توسعه است. مجموعه این مسائل به تشکیل یک زبان واحد داوری می‌انجامد که این زبان واحد، یک زبان صد در صدی نیست ولی مبنایی برای گفت و گو و مواجهه علمی فراهم می‌کند. برای مثال، بارها دیده شده است که وکلای کشورهای آسیای غربی یا کشورهایی با پیشینه حقوق نوشته که تجربه‌ای در داوری نداشته‌اند، خواهان آن بودند که وکیل طرف مقابل وکالت نامه خود را در پرونده به ثبت برسانند. در حالی که در اکثر موارد، چنین ضرورتی در پرونده‌های داوری احساس نمی‌شود. این در حالی است که همین فرد اگر در کشور خود از طرح چنین ایرادی غفلت کند، شاید حتی مسئله بزرگی به نظر برسد. مورد دیگر، در بحث قابلیت استماع شهود، در مواردی که شاهد رابطه خاصی - مثلاً رابطه خادم و مخدومی - با طرفین دعوا داشته باشد، کراراً مورد انتقاد بخشی از فرهنگ‌های حقوقی قرار می‌گیرد. در حالی که در داوری به جهت تأثیرپذیری از نظام و تفکر «کامن لا» و انعکاس این تأثیرپذیری در قواعد «کانون بین‌المللی وکلا»^۱ می‌پذیرند که هر کس

می‌تواند شهادت بدهد، حتی کسانی که درگیر رابطهٔ خادم و مخدومی هستند و با یک‌دیگر رابطهٔ استخدامی دارند. حتی در برخی موارد نشان داده شده است که در ساختارهای شرکتی تنها کسانی که در آن ساختار هستند یا در هیأت مدیره هستند می‌توانند اطلاعات لازم در مورد اجرای یک قرارداد را داشته باشند.

مثال دیگر در این زمینه در مورد وکلایی است که با پیشینهٔ نظام حقوقی «کامن لا» حاضر می‌شوند و نگاه خاصی به مفهوم بار اثبات دعوی دارند و از نظر آن‌ها اگر خواهان دعوی هیچ دلیلی در آغاز کار به دادخواست خود پیوست نکرده باشد، این دعوی باید به صورت اختصاری و فوری^۱ رد شود. در حالی که در سیستم «حقوق نوشته» یا بسیاری از نظام‌های حقوقی چنین مفهومی وجود ندارد و دادگاه پس از دریافت دادخواست خواهان و پاسخ خوانده به آن نظر خود را اعلام می‌کند؛ چه بسا خوانده در پاسخ خود اقرار به دین کند. اما این وکلا با توجه به نگاهی که به مقولهٔ ادله و تفکیک بین «بار اثبات»^۲ و «بار اقناع»^۳ دارند، بین این دو تفاوت قائل می‌شوند و معتقدند که در مرحله اول، خواهان باید از عهده بار اقناع دیوان برآید تا به رسیدگی در ماهیت دعوی بپردازد. (Rubinstein, 2004: 303-310)

بدین ترتیب، مشاهده می‌شود که با توجه به مثال‌های ذکر شده و مثال‌های بی‌شمار این چنینی، چگونه و طی چه فرایندی دو دیدگاه نظام حقوقی نقش بسزایی در عرصهٔ داوری بین‌المللی ایفا می‌کنند و عملاً فرهنگ این حوزه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

۳. عوامل شاکلهٔ فرهنگ داوری و زبان خاص آن

اکنون باید به این پرسش پاسخ داد که چه عواملی به شکل‌گیری فرهنگ داوری و زبان خاص داوری البته با محدودیت‌هایی که دارد، منتهی می‌شود؟ یکی از این عوامل در خود داوری نهفته است؛ به این معنا که جاذبهٔ داوری انعطاف‌پذیری، توان انتخاب داور و جنبهٔ مشارکتی این نهاد را بیشتر کرده و آمار نهادهای داوری حکایت از استقبال از روش داوری دارد. اخیراً کالج کوئین مری^۴ در یک آمارگیری دقیق که با مشارکت ۷۶۰ شرکت‌کننده انجام شده است، نشان داده که به دلایل خاص، داوری چگونه و تا چه میزان جاذبه پیدا کرده است. (International Arbitration Survey: Improvements and Innovations in International Arbitration 2015: 2-21, 2-64)

عامل دیگر در این قضیه، کارهای یکنواخت‌سازی و توسعهٔ ضوابط و قواعدی است که بخشی از آن‌ها حاصل تجربیات است و شاید عمری کمتر از صد سال داشته باشد. همچنین، کنوانسیون‌های بسیاری در

1. summary dismissal

2. burden of proof

3. burden of persuasion

4. Queen Mary College

مورد داوری شکل گرفته است. کنوانسیون‌های لاهه و نیویورک همچنان نقشی بنیادین در داوری دارا هستند و تأثیر این کنوانسیون‌ها نه تنها به عنوان یک اهرم قانونی، بلکه به عنوان ابزارهای حامل مفاهیم فرهنگ داوری و مفاهیم داوری حایز اهمیت هستند.

اهمیت کنوانسیون نیویورک از آن روست که این کنوانسیون راجع به شکل موافقت‌نامه داوری، راجع به تجزیه‌پذیری یا استقلال شرط داوری - که حدوداً تا نیم قرن پیش محل اختلاف نظر بسیاری از کشورهای حقوق نوشته جهان سوم بود - دیدگاهی ابراز می‌کند و این امر را تجویز می‌کند و در نتیجه موجب می‌شود که با پیوستن به این کنوانسیون‌ها، کشورهای عضو، این مفاهیم را از نظر فرهنگ حقوقی وارد نظام حقوقی خود کنند.

به عنوان مثال کشورهایی که بر اساس قانون آنسیترال قانون‌گذاری کرده‌اند و قوانین داوری خود را اصلاح کرده‌اند، اکنون تعدادی از اصول همگانی داوری را پذیرفته‌اند و نتیجتاً به شکل‌گیری آن فرهنگ مشترک در عرصه داوری کمک کرده‌اند. برای مثال، «صلاحیت داور در تشخیص صلاحیت خود»^۱ مفهومی است که ۴۰ یا ۵۰ سال پیش بسیاری از نظام‌های حقوقی داخلی به آن اشکال وارد می‌کردند؛ یا استقلال شرط داوری و تجزیه‌پذیری آن از قرارداد اصلی زمانی که ادعایی بر بطلان قرارداد اصلی باشد، اختیار سنجش ادله، قابلیت استماع شهود، اختیار حکم به پرداخت هزینه‌های داوری توسط داور و مجموعه‌ای از این اصل و نهادها در اثر کارهای یکنواخت‌سازی - چه آن‌هایی که جنبه الزام‌آور حقوقی دارند مثل کنوانسیون ۱۹۵۸ نیویورک و چه آن‌هایی که حالت حقوق نرم دارند مانند قواعد داوری آنسیترال ۱۹۷۶ و ۲۰۱۰ یا قانون نمونه آنسیترال ۱۹۸۵ یا کنوانسیون‌های منطقه‌ای^۲ و مانند این‌ها یا قواعدی که قانون بین‌المللی وکلا در زمینه تحصیل دلیل، ارزش‌گذاری دلیل، استماع شاهد و مسائلی از این دست اختصاص داده‌اند - همگی از نمونه‌های ایجاد همین فرهنگ مشارکت قلمداد می‌شوند.

مطلب دیگر آموزش داوری - چه به صورت حرفه‌ای و چه به صورت دانشگاهی - است. در حال حاضر به جهت همین آموزش‌ها صدها انسان حرفه‌ای و آموزش‌دیده در عرصه داوری وارد شده‌اند و در حال حاضر، دیگر یک دانشجوی درس داوری متعجب نمی‌شود اگر از استقلال شرط داوری یا از صلاحیت داور در تشخیص صلاحیت خود یا از صلاحیت داور در صدور دستور موقت صحبت شود. این در حالی است که در سال‌های گذشته این امور بدین حد بدیهی نمی‌نمود. این آموزش‌ها گونه‌ای از

1. Compétence de la compétence

2. The **European Convention on International Commercial Arbitration** of 1961. Done at Geneva, April 21, 1961 United Nations, Treaty Series (UNTS), vol. 484, p. 364 No. 7041; The Inter-American Convention on International Commercial Arbitration. Concluded at Panama City on 30 January 1975, UNTS, No. 24384.

اشتراک معانی بین اهالی فن و اهالی این حرفه ایجاد کرده است و این مسأله همان چیزی است که می‌توان از آن تحت عنوان «فرهنگ داوری» یاد کرد؛ هنگامی که این هم‌زمانی بین بازیگرانی که در این مفهوم مشارکت دارند، حاصل شده است. هرچند این بازیگران به صورت جداگانه فرهنگ‌های خود را داشته‌اند یا داشته باشند.

علاوه بر این، باید در نظر داشت که این مقوله، مقوله‌ای «ایستا» نیست و کراراً بازیگران بر آن تأثیر می‌گذارند و فرهنگ‌های خاص خود را به آن تزریق می‌کنند و ارائه می‌دهند. به هر حال یک نوع همگرایی^۱ یا همپوشانی در هنجارهای اساسی، اصول و روش‌های اساسی در داوری شکل گرفته است که علاوه بر اهمیت حقوقی، مفهومی ارزشی و فرهنگی به عنوان موازین این حرفه پیدا کرده‌اند.

تا جایی که به این اصول مشترک مربوط می‌شود، گری بورن، یکی از اساتید معروف داوری بین‌المللی، بیان می‌دارد که داوریِ امروزی ترکیبی متعادل از نظام‌های حقوقی متفاوت دنیا به ویژه دو نظام حقوقی عمده - یعنی حقوق نوشته و کامن‌لا - است، تا جایی که برخی از نویسندگان به دلیل این همپوشانی از عبارتی تحت عنوان «حقوق بازرگانی آیینی»^۲ استفاده می‌کنند. در خصوص این مفهوم شایان ذکر است که مفهوم «حقوق بازرگانی ماهوی»^۳ مدت بسیاری است که شناخته شده است و به طور خاص از دهه ۱۹۷۰ توسط اساتید فرانسوی مانند فوشارد و گایارد و دیگران مطرح شده است، ولی مفهوم «حقوق بازرگانی آیینی» چندان به بحث گذاشته نشده است.

حال سؤال این است که زبان مشترکی که از آن صحبت می‌کنیم آیا زبانی پخته و شکل گرفته است؟ آیا فرهنگ داوری آن‌قدر شکل گرفته و توسعه یافته است که بتوان ادعا نمود که اکنون تمام امور مربوطه قوام یافته است و دیگر چیزی برای تغییر و تحول وجود ندارد؟

در این مورد، اریک برگستن سخن جالبی در مقدمه کتاب اصول و رویه داوری تجاری بین‌المللی مارگارت موزز عنوان کرده است: «نقل توسعه‌هایی که صورت گرفته است ممکن است کار را خیلی ساده جلوه دهد و به نظر برسد که گویی داوری تجاری بین‌المللی یک موضوع واحد است با یک مجموعه قوانین، حقوق و مقررات با آن» (Moses, 2008: xv). منظور و مفاد سخن مذکور این است که پاسخ منفی است، و در واقع توسعه‌ها اتفاق افتاده ولی تنوع هم هنوز وجود دارد. وی متعاقباً می‌افزاید: «اگر امروز را با نیم قرن پیش مقایسه کنیم، بله توسعه خوبی اتفاق افتاده است ولی در وضعیت مطلقش اصلاً این طور نیست و هنوز راه زیادی در پیش داریم. بله هر چند که نوعی همپوشانی و اشتراکات در قوانین و آئین‌ها

1. convergence

2. procedural lex mercatoria

3. substantive lex mercatoria

اتفاق افتاده- به طوری که متخصصین از زبان مشترک یاد می‌کنند- ولی این قواعد و مقررات هنوز مختصّ سازمان‌های داواری خاص و مختصّ قوانین خاص ملی است که بر داوری حاکم است. حتی کنوانسیون نیویورک هم تابع تفاسیر متضاد و گوناگون دادگاه‌های ملی است و این حرف مهمی است» (Moses, 2008: xv).

علاوه بر این، غیر از اجرای ناهماهنگ کنوانسیون نیویورک، می‌توان شاهد تفاسیر متعدد دادگاه‌ها از کنوانسیون نیویورک بود. به عنوان مثال در مورد مقوله مفهوم «نظم عمومی»^۱ که در کنوانسیون نیویورک یکی از جهات امتناع از اجرای رأی داوری محسوب می‌شود، تفاوت‌های اساسی بین حوزه‌های صلاحیتی حقوق نوشته و حقوق عرفی وجود دارد و کشورهای مختلف نیز تفسیر متفاوت خود را از آن دارند. برای مثال، تفاسیر دیوان عالی هند از این مضمون کراراً مورد انتقاد قرار گرفته است. مصادیق و مفاهیم نظم عمومی در این دادگاه‌ها متفاوت بوده است. برای مثال این که حق دفاع در مقوله نظم عمومی آورده شود یا خیر، تساوی رفتاری در این مقوله آورده شود یا خیر، محل اختلاف است. مسائل دیگری مانند امر مختومه، جانبداری داور و نظائر آن‌ها نیز تشابهاتی با موضوع مذکور دارند. اخیراً گزارشی از سوی کمیته داوری کانون بین‌المللی وکلاء در مورد رویه دادگاه‌های اروپائی نسبت به مقوله نظم عمومی در کنواسیون ۱۹۵۸ نیویورک منتشر شد که نشان می‌دهد حتی میان کشورهای با فرهنگ عمده‌تاً مشابه، یعنی بین ۴۴ کشور اروپایی - چنین تفاوت‌هایی قابل مشاهده است (Report on the Public Policy Exception in the New York Convention, 2015). بنابراین هم می‌توان از زبان مشترک داوری سخن گفت و هم باید اذعان داشت که مسائل حل نشده و عدم اشتراک در عرصه‌هایی مانند موارد بالا و مسائل بسیار زیادی لاینحل باقی مانده است.

به علاوه، استفن شیل، استاد داوری و حقوق بین‌الملل اقتصادی در دانشگاه آمستردام، در مقاله‌ای اشاره می‌کند که چگونه تکرار داوری‌های سرمایه‌گذاری به هارمونی و یکسان‌سازی تعداد زیادی مفاهیم معاهدات سرمایه‌گذاری و مفاهیم و معضلات داوری سرمایه‌گذاری انجامیده است (Schill, 2011: 1083-1110).

بنابراین در وضعیت فعلی داوری و قضاوت بین‌المللی در وضعی قرار داریم که ۵۰ سال تجربه در عرصه داوری ما را متفاوت ساخته و زبانی به نسبت مشترک شکل داده است. با این حال و از سوی دیگر، عرصه‌های تفاوت دیدگاه مبتنی بر تفاوت پیشینه فرهنگی و دیدگاه‌های فرهنگی هنوز فراوان است و علی‌رغم این مسأله باید به این نکته توجه داشت که مرکز ثقل داوری به تمام نقاط دنیا تسری نداشته و محدود به پایتخت‌های مهم دنیا، مانند لندن، نیویورک، سنگاپور، هنگ کنگ، ژنو و ... باقی مانده است.

در این اوضاع و احوال، فرهنگ‌های دیگر چگونه باید ایفای نقش کنند؟ در حالی که این شکل‌گیری زبان مشترک به نوعی به حرفه‌ای شدن داوری بین‌المللی می‌انجامد، اما این حرفه‌ای شدن نباید مانع مشارکت فرهنگ‌های گوناگون و اشخاص مختلف از فرهنگ‌های متنوع شود، زیرا هنگامی که این مسأله حرفه‌ای می‌شود، اطراف اختلاف کراراً در پی حل بهینه دعوا به دست وکلائی هستند که معمولاً از جهان غرب آمده‌اند و تجربه کاری دارند و واقعیت این است که این عرصه هم مانند عرصه‌های دیگر عرصه‌ای است که کشورهای جهان سوم هم باید در آن حضور داشته باشند، مداخله داشته باشند و نسل‌های زیادی را تربیت کنند تا وارد این عرصه شوند و تمرین کنند و در معنای دقیق کلمه، آن را به عنوان «حرفه» بگیرند. کشورهای جهان سوم نباید به بهانه این که فلان داور از فلان کشور همواره درخشیده است از اشخاصی که قابلیت پیشرفت و ارتقاء از کشور خود را دارند و می‌توانند محملی، نه فقط در قضیه در دست بررسی، بلکه برای استمراریابی حضور خودشان و کشورشان در فرهنگ داوری باشند، غفلت کنند. نتیجتاً و متأسفانه این فرآیندی است که هرچه حرفه‌ای‌تر می‌شود، بیشتر به کنترل نهادهای تجاری حرفه‌ای درمی‌آید. بی‌تردید، نوشتار حاضر مخالفی با حرفه‌ای شدن این حوزه ندارد، بلکه در عوض، تأکید بر حرفه‌ای شدن همگان است. در این زمینه، قاضی عبدالقوی یوسف، قاضی دیوان بین‌المللی دادگستری، در کنفرانسی در لندن راجع به داوری و داوری سرمایه‌گذاری و تجاری، در مورد نگاهی که کشورهای آفریقایی می‌توانند به این مقوله داشته باشند صحبت کرد و بیان داشت که از حدود ۸۵ پرونده‌ای که در ایکسید راجع به کشورهای آفریقایی وجود داشته است، در اکثر موارد، داوران و حقوق‌دانان آفریقایی در آن دخالتی نداشته‌اند. (Global Arbitration Review, 2015) این سخن مهمی است که حاکی از آن است که مشارکت مستمر آفریقا در داوری سرمایه‌گذار - دولت، بستگی به مشارکت بیشتر داوران آفریقایی در دیوان‌ها و همچنین وکلای آفریقایی در تنظیم معاهدات سرمایه‌گذاری دو جانبه دارد.

شایان ذکر است که مسائلی از این دست در مورد محتوای آراء هم مطرح بوده است که اشاره به نگاه «سیاست - محور»^۱ دارد و الزاماً نمی‌تواند به معنای ادعای نقض بی‌طرفی باشد. اما خاستگاه فرهنگی - حقوقی داور منتهی به دیدگاهی راجع به مباحث اقتصادی سرمایه‌گذاری می‌شود که شاید با وضعیت برخی کشورهای جهان سوم تطبیق پیدا نکند. از سوی دیگر حتی نگاه‌ها به مفاهیم حاکمیت، فرد و سرمایه‌گذار هم در این قضیه تأثیرگذار است.

با این همه، باید توجه داشت که مشکلات خود کشورهای توسعه‌یافته نیز در این میان مطرح است، هنگامی که بحث مداخله داوران در اختیارات تنظیمی داوران مطرح شده است، که پرداختن به آن در مجال دیگری میسر خواهد بود.

۴. قاضی اختصاصی در دیوان بین‌المللی دادگستری و ورود ملاحظات فرهنگی در رسیدگی‌های قضایی

بحث دیگر مرتبط با مفهوم فرهنگ در رسیدگی‌های بین‌المللی، مفهوم قضات اختصاصی^۱ در دیوان بین‌المللی دادگستری است. دلیل پرداختن به قضات اختصاصی در بحث حاضر این است که این موضوع تا حدی با مقوله فرهنگ و داوری بین‌المللی شباهت دارد. دلیل این امر آن است که قاضی اختصاصی را طرف دعوا نصب می‌کند.

در مورد قضات اختصاصی، بند (۲) از ماده (۳۱) اساسنامه دیوان بیان می‌دارد که اگر در هیأت دیوان، قاضی با تابعیت یکی از اطراف دعوی باشد، طرف دیگر پرونده، شخصی را به عنوان قاضی اختصاصی برای نشستن به قضاوت در آن پرونده تعیین خواهد کرد.

مطابق بند (۳) از ماده (۳۱) نیز اگر هیچ یک از اطراف دعوی دارای قاضی ملی نباشند، هر یک می‌توانند یک قاضی اختصاصی تعیین کنند. به موجب بند (۶) ماده (۳۱) قضات اختصاصی نیز باید دارای اوصاف ماده (۲) اساسنامه بوده و از شرایط مقرر در آن و همچنین در مواد (۱۷، ۲۰ و ۲۴) اساسنامه متابعت نمایند.

باید گفت که انتخاب قاضی اختصاصی بر طبق اساسنامه دیوان در واقع پاسخی به وضعیت مقرر در بند (۱) ماده (۳۱) اساسنامه است. به موجب بند مذکور قضات دارای تابعیت هریک از اطراف دعوی (قضات ملی) حق خود برای به قضاوت نشستن در آن قضیه را حفظ خواهند کرد. روزن می‌گوید که حفظ کرسی قضات ملی به موجب بند (۱) ماده (۳۱) تاییدی بر کارکرد دیپلماتیک رسیدگی قضائی در حل و فصل اختلافات بین‌المللی است و از دیگر سو، تفاوت مفهومی بین قضاوت بین‌المللی و نظام قضائی داخلی دولتها را نشان می‌دهد. نویسندگان در عین حال می‌افزاید که حفظ کرسی قضات ملی شکل توسعه‌یافته پدیده داور ملی، به عنوان امری معمول در روابط بین‌المللی است، که اکنون در یک نهاد قضائی دائمی یعنی رکن اصلی قضائی ملل متحد، بروز پیدا کرده است و در پرتو ملاحظات روانی مرتبط با روابط بین‌المللی نیز قابل توضیح است. (Rosenne, et al., 2006: 1079)

از سوی دیگر، با توجه به محدودیت تعداد قضات ثابت دیوان به عدد پانزده، ممکن است که یکی از اطراف دعوی دارای قاضی ملی در دیوان نباشد یا قاضی ملی یک طرف دعوی به دلایلی قادر به شرکت در رسیدگی نباشد، یا هیچکدام از اطراف دعوی دارای قاضی ملی نباشند و نتوانند از مزیت مذکور در بند (۱) ماده (۳۱) استفاده نمایند. نهاد قاضی اختصاصی در بندهای (۲) و (۳) ماده (۳۱) در پاسخ به این مسئله طراحی و تنظیم شده است و دو کارکرد متمایز دارد. یکی اینکه، تعادل لازم در هیئت

1. Ad hoc judge

دیوان را هنگامی که یک طرف دارای قاضی ملی در دیوان است، برقرار نماید. دیگر اینکه، تساوی صوری بین دو طرف دعوی هنگامی که هیچیک از اطراف دعوی دارای قاضی ملی نیستند برقرار ننماید.

(Rosenne, et al., 2006: 1079)

نهاد قاضی اختصاصی موضوع بحث‌های زیادی بوده است. برخی گفته‌اند که نهاد قاضی اختصاصی مغایر مفهوم بی‌طرفی و قضاوت به معنایی که از زمان منتسکیو استنباط می‌شده و در قوانین اساسی دولتهای دموکراتیک از قرن نوزده به بعد منعکس گردیده، می‌باشد. همان نویسندگان در عین حال توجه به واقعیات روابط بین‌المللی داشته‌اند و حفظ نهاد قاضی اختصاصی را عاقلانه و محتاطانه یافته‌اند. (گزارش سال ۱۹۵۴ ماکس هوپر رئیس سابق دیوان دانمی دادگستری بین‌المللی به انستیتوی حقوق بین‌الملل، (Annuaire IDIt. I., 1954: 428-430).

برخی دیگر از حقوق‌دانان اظهار عقیده کرده‌اند که اگرچه وظیفه قضات ثابت دیوان، حفظ تمامیت دیوان بین‌المللی دادگستری است، وظیفه اصلی قاضی اختصاصی در واقع، (با حفظ بی‌طرفی) حفظ منافع طرف ناصب او است، نه به این معنی که خواسته و لوایح طرف ناصب خود را در شورهای دیوان تکرار کند، بلکه به این منظور که موجب شنیده شدن نقطه نظرات و ملاحظات خاص آن طرف گردد. (Rosenne, et al., 2006: 1081-1083) اینکه این فلسفه تا چه میزان درست و قابل دفاع است یا خیر بحث دیگری است، (Brower & Lando: 2020: 467-493) اما به هر حال قاضی اختصاصی برای یک پرونده به ترکیب دیوان اضافه می‌شود، هرچند در آن پرونده اشتراکات نظری با قضات دیوان دارد و تابع قواعد مشترکی از بی‌طرفی است.

از سوی دیگر، در مورد فلسفه انتخاب قاضی اختصاصی در دیوان بین‌المللی دادگستری نیز دو دیدگاه وجود دارد. از میان این مطالب می‌توان گفت که نهاد قاضی اختصاصی ذاتاً بیانگر آن است که قاضی اختصاصی مورد اعتماد طرف ناصب است و در مقام حفظ منافع او (با رعایت شرایط بی‌طرفی) عمل خواهد کرد. برخلاف قضات دائم که حفظ منافع دیوان رسالت اصلی آن‌ها است. اما در مورد فلسفه انتخاب قاضی اختصاصی یک نظر این است که قاضی اختصاصی نقش روابط عمومی در پرونده را دارد و باید حصول اطمینان کند که مواضع طرف ناصب وی توسط دیوان شنیده می‌شود (Kolb, 2013: 213). آلن پله حقوق‌دان فرانسوی مدافع این دیدگاه است (Palchetti, 2020: 78-79). در قضیه اجرای کنوانسیون نسل‌زدائی، قاضی اختصاصی ایهیلو لوترپاخت در نظر جداگانه خود بیان داشت که همسو با وظیفه بی‌طرفی، قاضی اختصاصی وظیفه خاص دارد که تلاش و حصول اطمینان کند که همه استدلال‌های موجود به نفع طرف ناصب او در جریان شور و بررسی همکارانه کاملاً درک - نه اینکه الزاماً پذیرفته شوند - و در نهایت در هر نظر جداگانه یا مخالفی که او می‌نویسد، منعکس شوند. (Judge Ad Hoc Lauterpacht, Separate Opinion in the Application of the Genocide Convention Case, 1993: 409, Para. 5)

نگرش لوترپاخت بیشتر بر نقش روابط عمومی قاضی اختصاصی تکیه دارد. البته قاضی اختصاصی لوتر پاخت تبعه دولت ناصب خویش نبود. جای تعجب ندارد که این تعریف از نقش قاضی اختصاصی توسط اغلب قضات اختصاصی که تبعه دولت ناصب خود نبودند، اتخاذ شده است.^۱ برای اینکه در این تعریف انتخاب قاضی اختصاصی مقید به داشتن تابعیت دولت ناصب قاضی و یا همسوئی و ارتباط فرهنگی با آن دولت نیست.

نظر دیگر این است که قاضی اختصاصی با منطقه، فرهنگ و مسائل طرف ناصب خود آشنا است و در آنجا زندگی می‌کند و این آشنایی خود را در مباحث و شورها به دیوان منتقل خواهد کرد. به یک معنی، آشنایی قاضی اختصاصی با فرهنگ، و وضعیت کشور ناصب و با سابقه اختلاف عامل اطمینان طرف ناصب به او است. این دیدگاه نوعی نقش نمایندگی فرهنگی به قاضی اختصاصی می‌دهد. این دیدگاه در سوابق تنظیم ماده (۳۱) بحث شده و در نظرات جداگانه قضات و نوشته‌های حقوقی طرفداران بیشتری دارد. به عنوان نمونه، کمیته غیر رسمی داخلی متفقین در مورد آینده دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی، در پاراگراف ۳۹ گزارش مورخه ۱۰ فوریه ۱۹۴۴ خود در مورد ماده (۳۱) اساسنامه، نتیجه گرفت که:

«از منظر آرمانی، این نهاد [قاضی اختصاصی] ممکن است قابل اعتراض باشد چون از اندیشه دانی بودن و غیر ملی بودن دیوان فاصله می‌گیرد، ولی در عمل ضرورت اساسی دارد که ما آن را حفظ کنیم. دولتها در قضایای مربوط به آنها در عمل اعتمادی به دیوان نخواهند داشت اگر قاضی با تابعیت آنها در هیئت دیوان نباشد، بویژه اگر طرف دیگر دارای قاضی ملی در دیوان باشد. به علاوه قضات ملی [اختصاصی] نماینده پرونده دولت خود در دیوان نیستند و نباید باشند. آنها نقش مفیدی را در ارائه دانش محلی و نقطه نظرات ملی به دیوان، ایفا می‌کنند.» (United Nation, AJIL, Vol. 39, No. 1, Supplement: 1-56, Para 39)

گزارش مذکور با اشاره به عبارات «دانش محلی و نقطه نظرات ملی» به نوعی فلسفه نمایندگی فرهنگی را در پس نهاد قاضی اختصاصی متبادر به ذهن می‌کند. اگر فلسفه نمایندگی فرهنگی در انتخاب قاضی اختصاصی را مدنظر قرار دهیم، انتخاب قاضی اختصاصی با فلسفه ماده (۹) اساسنامه از حیث انعکاس اشکال عمده تمدن در هیأت دیوان نیز ارتباط برقرار می‌کند و فرصتی فراهم می‌کند که قاضی

۱. به عنوان نمونه، قاضی اختصاصی فرانک در نظر جداگانه خود در پرونده حاکمیت بر پولانو لیتیگان و پولانو سپادان (Sovereignty Over Pilau Litigan and Pulau Sipadan Case, ICJ Reports, 2002: 625, 693) قاضی اختصاصی بنونا در پرونده اختلاف مرزی بین بنین و نیجر (the Frontier Dispute Benin/Niger), ICJ Reports, 2005)، چنین برداشتی از نقش قاضی اختصاصی ارائه کردند. همانطوریکه گفته شد، هیچکدام از قضات مذکور تبعه دولت ناصب خود نبودند.

اختصاصی نقطه نظرات فرهنگی - حقوقی خود را بیان کند. در این راستا، برخی نویسندگان ابراز عقیده کرده‌اند که "نقش روابط عمومی" به طور کامل کارکرد نهاد قاضی اختصاصی را توضیح نمی‌دهد، چرا که این نهاد نقش دومی را نیز بر عهده دارد که در آن بر برخورداری از تابعیت، منشاء جغرافیائی و پیشینه فرهنگی قاضی مورد انتخاب تأکید شده است. بر طبق این نظر، حضور قاضی که وضعیت دولت مربوط و نظام حقوقی داخلی آن را درک کند، در آن دولت اطمینان خاطر ایجاد می‌کند. از این منظر، کارکرد قاضی اختصاصی فراتر از ارائه صرف استدلال‌های فنی حقوقی است و در برگزیده نمایندگی وسیع‌تری می‌باشد (Palchetti, 2020: 82). یعنی، به دلیل آگاهی از وضعیت و آشنائی با پیشینه آن قاضی اختصاصی می‌تواند نمائی از اختلاف و دیدگاه دولت ناصب خود را به دیوان ارائه دهد. به نظر می‌رسد که در پرتو این دیدگاه نهاد قاضی اختصاصی با مفاد ماده ۹ اساسنامه، یعنی نمایندگی اشکال عمده تمدن و نظام‌های اصلی حقوقی جهان در ترکیب دیوان، ارتباط برقرار می‌کند. از این منظر، امکان دولت در انتخاب شخصی که از نظر منشاء جغرافیائی و فرهنگی به او نزدیک است، تبدیل به عاملی برای بالابردن اعتماد دولت به دیوان و فراگیر ساختن آن می‌گردد (همانجا). در همین راستا، قاضی اختصاصی جفری پالمر در نظر مخالف خود در پرونده «درخواست بررسی»، بیان داشت که در این قضیه نهاد قاضی اختصاصی نقش مفیدی ایفا نمود و به شخصی که در منطقه جغرافیائی مربوط به اختلاف زندگی می‌کند اجازه داد که نمای دیگری از قضیه را با آشنائی و جزئیات دقیق از پیشینه آن ارائه دهد. (Request for Examination Case, ICJ Reports, 1995: 288, 421, Para, 118)

باید افزود که درج ماده (۹) در اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری در اصل خود امری غیر اختلافی بوده است. در کنفرانس سائفرنسیسکو در سال ۱۹۴۵ کمیته حقوقدانان دارای این نظر بود که ماده (۹) اساسنامه دیوان مبنائی برای گنجانیدن تنوع اذهان و افکار حقوقی را فراهم می‌کند. در همان کنفرانس نمایندگان دولتهای مسلمان خاور نزدیک در بیانیه ۱۶ آوریل ۱۹۴۵ ضمن اشاره به «تمدن اسلامی و گذشته پر بار آن» خواهان توجه به آن به عنوان «یکی از اشکال عمده تمدن» در ترکیب قضات دیوان شد. (Fassbender, 2019: 16) البته در عمل ماده (۹) اساسنامه سرنوشت متفاوتی پیدا کرده است. بدون الزام خاصی در منشور یا در اساسنامه پنج دولت عضو شورای امنیت همواره خواهان کرسی قضائی در دیوان برای قضات منصوب خویش بوده‌اند و به جز در موارد استثنائی موفق به اعمال این رویه شده‌اند. نسبت به ده کرسی باقیمانده نیز بیشتر بر اساس توزیع جغرافیائی، شامل اروپای غربی (دو قاضی)، اروپای شرقی (یک قاضی)، آمریکای لاتین (دو قاضی)، آفریقا (دو قاضی) و آسیا (سه قاضی) انتخاب صورت گرفته است، تا با لحاظ اشکال عمده تمدن و نظام‌های حقوقی اصلی در جهان. (همانجا؛ بندهای ۲۰-۲۵) البته در توزیع جغرافیائی کرسی‌های قضاوت دیوان در غیر مورد اعضای دائم شورای امنیت، به طور ضمنی نوعی از توجه به نظام‌های اصلی حقوقی یا اشکال عمده تمدن ممکن است حاصل آید ولی تنوع

فرهنگی مورد نظر ماده ۹ الزاما بدست نمی‌آید. علاوه بر آن، نحوه و پیشینه آموزش حقوقی و حقوق بین‌المللی قضات نیز حائز اهمیت است. به عنوان نمونه، گزارش شده است که به دلایل متفاوت تاریخی، سیاسی، زبانی و آموزشی، در مقاطعی تعداد قضات آموزش دیده در نظام حقوقی کامن لا، افزایش چشمگیری داشته است. (همانجا، بند ۲۶)^۱

باید گفت که به دلیل نقش دیوان به عنوان رکن اصلی قضائی ملل متحد که موجب می‌شود دیوان را از دیگر دادگاههای بین‌المللی متمایز کند و به آن موقعیت ضمنی توسعه حقوق بین‌الملل و هنجارآفرینی بدهد (بنگرید به: سیفی؛ ۱۳۸۹، ۲۸-۱۷)، تنوع و فراگیری ترکیب قضات دیوان هم از نظر ارزش و مشروعیت تصمیم‌گیری دعوای و صدور نظریات مشورتی حائز اهمیت است و هم از نظر ارزش و مشروعیت هنجارآفرینی حقوقی بین‌المللی. به بیان ابی صعب:

«اگر ما واقعا می‌خواهیم که حقوق بین‌الملل ریشه بگیرد و بوسیله همه جدی گرفته شود، این [نظام حقوقی] باید هم در ایجاد آن و هم در تفسیر و اجرایش، محصول کل جامعه [بین‌المللی] باشد و منعکس‌کننده رهیافت‌ها، دیدگاههای حقوقی، نیازها و آرمان‌های همه عوامل سازنده این جامعه باشد.» (Abi-Saab; 1997: 171).

به بیان دیگر، جهان شمولی حقوق بین‌المللی بر تنوع آن متکی است و در نتیجه، جهانی شدن تنوع آن را کاهش نمی‌دهد بلکه افزایش می‌دهد. تا جاییکه به تنوع و فراگیری در ترکیب دیوان بین‌المللی دادگستری مربوط می‌شود، عقیده غالب قضات دیوان، از جمله قاضی عبدالقوی یوسف، بر این است که ماده ۹ اساسنامه چنین محمولی را فراهم می‌کند و علاوه بر آن امکان صدور نظریات جداگانه یا مخالف بر طبق ماده ۵۷ اساسنامه و همچنین مراجعه به اصول کلی حقوقی شناخته شده توسط ملل متحد در بند ج ماده ۳۸ اساسنامه، این امکان را گسترش می‌دهد. (Yusuf; 2013: 688)

از منظر تاثیرگذاری ماهوی الهام گرفته از فرهنگ‌ها و نظامهای حقوقی مختلف نمونه‌هایی را می‌توان مطرح کرد. در قضایای فلات قاره دریای شمال قاضی آمون در نظر جداگانه خود طی یک مرور جامع نظامهای گوناگون حقوقی در جهان نتیجه گرفت که اصل انصاف اصل حقوقی کلی صرفا کامن لائی نبوده بلکه در اغلب نظامهای حقوقی جهان از جمله در حقوق رمی، حقوق اسلامی، چینی و هندو سابق دارد. (North Sea Continental Shelf Cases, ICJ Reports, 1969: 3, 140) همچنین، در قضیه کارکنان دیپلماتیک، قاضی طرازی از سوریه بر مصونیت نمایندگان و مقرهای دیپلماتیک در آداب و سنن ریشه‌دار

۱. ملاحظه شده است که ماده (۳۹) اساسنامه که زبانهای رسمی دیوان را محدود به زبانهای فرانسه و انگلیسی می‌کند، می‌تواند محدودیتی فرهنگی نیز تلقی شود برای اینکه این ماده لازم می‌داند که قضات حداقل بر یکی از این دو زبان مسلط باشند (Rosenne: 1985, 169).

اسلامی، تاکید نمود و بدینوسیله از منظر حقوق اسلامی تاییدی بر موازین بین‌المللی مصونیت دیپلماتیک افزود (ICJ Reports, 1980: 3, 40).

با توجه به ملاحظات که در صفحات پیشین از مدونین و مفسرین ماده (۳۱) اساسنامه دیوان در مورد ربط فرهنگی انتخاب قاضی اختصاصی گفته شد، نقش عامل تنوع فرهنگی در انتخاب قضات اختصاصی هم بارز است. با این فلسفه انتخاب قاضی اختصاصی (که قطعاً یکی از تفاسیر قوی است) انتخاب قاضی از ملیت طرف دعوی یا حداقل از فرهنگ مشابه برای آن کشور موضوعیت و اهمیت پیدا می‌کند، برای اینکه انتقال مفاهیم خاص فرهنگی یک کشور عمدتاً از اتباع و حقوق‌دانان آن کشور بر می‌آید.

علی‌رغم این واقعیت، بررسی‌های آماری و تجربی پرونده‌های دیوان بین‌المللی دادگستری در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که کشورهای درحال توسعه طرف دعوی که اختیار نصب قاضی اختصاصی را داشته‌اند، عمدتاً به این مفهوم بی‌توجه بوده‌اند. (Palchetti: 2020, 36-83) به جز برهه‌ای از تاریخ دیوان یعنی بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۹ که چهارده قاضی اختصاصی در ۹ پرونده نصب شدند و ۱۰ قاضی تبعه کشور ناصب بودند، در بقیه اعصار فعالیت دیوان، این فلسفه مورد بی‌توجهی اساسی قرار گرفته است. در بررسی آماری ارائه‌شده در وبسایت دیوان در آوریل ۲۰۲۰، ۱۵ قاضی اختصاصی در ۱۷ پرونده در دیوان نصب شده بودند و فقط سه نفر از این قضات تبعه کشورهای ناصب محسوب می‌شدند (Palchetti, 2020: 78-79). از میان ۱۲ قاضی اختصاصی باقی‌مانده تنها دو قاضی از منطقه جغرافیایی طرف دعوی بودند و از ۱۰ قاضی اختصاصی باقی‌مانده، ۹ نفر از کشورهای غربی بودند. از جمله ۳ قاضی فرانسوی، یکی از قضات اختصاصی فرانسوی، در شش پرونده از این ۱۷ پرونده قاضی اختصاصی بوده است. بنابراین، در قضایای مختلف اتفاق افتاده که دو قاضی یا حتی سه قاضی از یک کشور در هیأت دیوان حضور داشته‌اند. مثلاً در پرونده کنوانسیون منع تبعیض نژادی بین قطر و امارات متحده عربی، همزمان سه قاضی فرانسوی در هیأت دیوان بودند. قاضی «آبراهام» به عنوان قاضی ثابت و قضات اختصاصی «دوده» و «کوت» هر کدام به ترتیب به عنوان قاضی اختصاصی قطر و امارات (دو کشور مسلمان عرب) اقدام کردند. (Application of the International Convention on the Elimination of All

Forms of Racial Discrimination, ICJ, 2018)

به نظر می‌رسد که این مسأله با آرمان نمایندگی فرهنگی و فلسفه نصب قاضی اختصاصی در تضاد است و از سوی دیگر نظری که از این سه قاضی صادر می‌شود در واقع موجب می‌شود که مکتب فرانسوی حقوق بین‌الملل (در صورت پذیرش چنین اصطلاحی) در دیوان تقویت شود. به این مناسبت است که می‌توان ملاحظه کرد که حتی در قضات اختصاصی، مجموعه کوچکی از افراد وجود دارند که کلاً در دیوان قاضی اختصاصی منصوب می‌شوند. در نتیجه، مشارکت فرهنگی - که ذکر آن در فرازهای قبل

رفت- حاصل نمی‌شود.

از سوی دیگر، نگاهی که از حقوق بین‌الملل و از دل این آراء بیرون می‌آید الزامات نگاهی جهانی نیست. همین اتفاق در ارتباط با وکالت در دیوان هم قابل مشاهده است. حلّ این مسأله نوعی آگاهی را طلب می‌کند که حقوق‌دانان با بالابردن توانایی‌ها و اطلاعات خود حضور جدی‌تری داشته باشند.

نتیجه‌گیری

یکی از اصول مقبول تمام نظام‌های حقوقی، از جمله نظام حقوق بین‌الملل، آن است که قضات و داوران در رسیدگی‌های قضایی و داوری باید ضمن اعمال قانون حاکم بر قضیه در دست بررسی، در اتخاذ تصمیمات خود بی‌طرفی پیشه نمایند. در این میان اما باید در نظر داشت که این بدان معنا نیست که افراد مذکور با ذهنی خالی و بدون پیش‌زمینه وارد رسیدگی‌ها می‌شوند. در واقع، قضات و داوران نیز- مانند تمام مردمان- در انجام کار خود، به نحوی فرهنگ و پیشینه فرهنگی- اجتماعی خود را وارد عرصه می‌کنند. مطابق این نظرگاه، بررسی فرهنگ قضات و داوران و همچنین تنوع آن- مطابق تنوع موجود در فرهنگ‌های حقوقی مختلف- در فهم و بررسی رسیدگی‌های قضایی و داوری بین‌المللی ضرورت می‌یابد.

در زمینه داوری بین‌المللی که متشکل از داوران مختلف از سراسر جهان است، بی‌تردید تنوع فرهنگی در نوع نگاه و تلقی داوران تأثیر می‌گذارد و آن‌ها را از یک‌دیگر متمایز می‌کند. به علاوه، این فرهنگ‌ها در مواجهه با یک‌دیگر به شکل‌گیری فرهنگی منحصربه‌فرد در حوزه داوری بین‌المللی منتهی می‌شوند و عملاً نوعی یک‌نواختی و وحدت را در زبان داوری بین‌المللی شکل می‌دهند. در چنین فضایی می‌توان پذیرفت که وجود تنوع فرهنگی در زمینه داوری بین‌المللی از یک سو می‌تواند عامل مخرب و تشتت‌انگیز باشد و به «تفرّق»^۱ در آراء داوری بین‌المللی بینجامد، و از سوی دیگر، خود، می‌تواند باعث انعطاف داوری گردد و آن را با مقتضیات مختلف در اوضاع و احوال متفاوت سازگار نماید.

در زمینه دادگستری بین‌المللی و به طور خاص، در سیاق دیوان بین‌المللی دادگستری نیز تنوع فرهنگی از مجرای انتصاب قضات اختصاصی توسط طرفین اختلاف ممکن می‌شود. از این قضات که صرفاً برای پرونده‌ای خاص به کار گرفته می‌شوند، انتظار می‌رود که پیام‌آور فرهنگ حقوقی خاص دولت ناصب باشند و بتوانند قضات دیگر دیوان را با مقتضیات قومی، ملی، ایده‌نولوژیک دولت مذکور آشنا نمایند تا از این طریق امکان هم‌بانی بیشتر حاصل گردد. با این همه، روند نصب قضات اختصاصی در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که دولت‌ها عموماً ترجیح می‌دهند به جای نصب قضات اختصاصی بومی، به

1. fragmentation

انتخاب حقوق‌دانان معروف بین‌المللی بپردازند تا از این طریق بتوانند هیأت قضات را تحت تأثیر نظر آن‌ها قرار دهند. به نظر می‌رسد که این رویه نه تنها یکی از فلسفه‌های اصلی وجود قضات اختصاصی را از اثر انداخته است، بلکه مانعی جدید در مسیر توسعه تنوع فرهنگی در دیوان بین‌المللی دادگستری نیز محسوب می‌شود.



فهرست منابع

- آشوری، داریوش، ۱۳۸۰ ش، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران، نشر آگاه.
- آریانپور، امیر حسین، ۱۳۸۸ ش، زمینه جامعه‌شناسی، (اگ برن و نیم کف)، تهران، نشر گستره.
- جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۹ ش، فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- سیفی، سید جمال، ۱۳۸۹ ش، دیوان بین‌المللی دادگستری رکن اصلی قضائی ملل متحد، مجموعه مقالات همایش نقش دیوان دادگستری بین‌المللی در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل، تهران، انجمن مطالعات ملل متحد.
- Abi-Saab, George, (1997), "The Portrait of the Jurist as a Judge", in C Peck & R S Lee (Eds.), *Increasing the Effectiveness of the International Court of Justice: Proceedings of the ICJ/UNITAR Colloquium to Celebrate the 50th Anniversary of the Court* (1997) 171.
- Anand, R. P., (1956), "The Role of Individual and Dissenting Opinions in International Adjudication" *International and Comparative Law Quarterly (ICLQ)*, 14, 788.
- Brower, Charles & Massimo, Lando, (2020), 'Judges Ad hoc of the International Court of Justice', *Leiden Journal of International Law*, Vol. 33.
- Fadlallah, Ibrahim, (2009), "Arbitration Facing Conflicts of Culture", *Arbitration International*, 25(3).
- Fassbender, Bardo, (2019), *Statute of the International Court of Justice*, Ch. I. Organization of the Court, Article 9, *Oxford Scholarly Authorities on International Law (OSAIL)*.
- Kolb, Robert, (2013), *The International Court of Justice*, Hart Publishing.
- Lauterpacht, Hersch, (2011), *The Function of Law in the International Community*, Oxford University Press.
- Lauterpacht, Hersch, (1958), *The Development of International Law by the International Court*, Stevens & Sons Limited.
- Moses, Margaret L., (2008), *The Principles and Practice of International Arbitration*, Cambridge University Press.
- Palchetti, Paolo, (2020), 'Judges Ad Hoc at the International Court of Justice A Means for Enhancing Regional and Legal Systemic Diversity in the Composition of the Court?', in Baetens Freya, (ed), (2020) *Identity and Diversity on the International Bench Who is the Judge?*, Oxford University Press.
- Posner, Eric & de Figueiredo, Miguel, (2004) "Is the International Court of Justice Biased?", John M. Olin Program in Law and Economics Working Paper No. 234.
- Prott, Lyndel, (1979), *The Latent Power of Culture and the International Judge*, Abingdon: Professional Books Ltd.
- Renteln, Alison, (1998), "Cultural Bias in International Law", *American Society of International Law Proceedings*, Vol. 92.
- Rosenne, Shabtai, et al., (2006), *The Law and Practice of the International Court 1920-2005*; 4th Edition, Vol. III. Procedure, London: Martinus Nijhoff.
- Rosenne, Shabtai, (1985), *The Law and Practice of the International Court of Justice*, Second Revised Edition, Dordrecht: Martinus Nijhoff Publishers.
- Rubinstein, Javier, (2004), "International Commercial Arbitration: Reflections at the Crossroads of the Common Law and Civil Law Traditions Perspective", *Chicago Journal of International Law*, Vol. 5.

- Shahabuddeen, Mohamed, (1996), "Precedent in the World Court", Cambridge: Cambridge University Press.
- Schill, Stephan, (2011), 'System-Building in Investment Treaty Arbitration and Lawmaking', German Law Journal, 12(5).
- Seifi, Jamal, (2020), 'Legitimacy of Investor- State Arbitration: Addressing Development Bias Among International Arbitrators' in Baetens, Freya (ed); Identity and Diversity on the International Bench Who is the Judge?, Oxford University Press.
- Swigart, Leigh, (2016), "National Judge: Some Reflections on Diversity in International Courts and Tribunals", 42 McGeorge L. Rev.
- Trakman, Leon & Montgomery, Hugh, (2017), 'The 'Judicialization' of International Commercial Arbitration: Pitfall or Virtue?', Leiden Journal of International Law, Vol. 30.
- United Nation: Report of the Informal Inter-Allied Committee on the Future of the Permanent Court of International Justice, American Journal of International Law (AJIL), Vol. 39. No. 1. Supplement: Official Documents (Jan- 1945), 1-56.
- Yusuf, Abdulqawi, (2013), "Diversity of Legal Traditions and International Law", Cambridge Journal of International and Comparative Law, 2(4), 681-703.

